

در حمن قهرمان پور*

چکیده

تمامی کشورهای خاورمیانه، هر کدام به نوعی، درگیر مقوله هویت ملی هستند و این مسئله از زمان شکل‌گیری جغرافیای سیاسی جدید منطقه، در ابتدای قرن بیستم، تاکنون ذهن نخبگان سیاسی کشورهای خاورمیانه را به خود مشغول کرده است. در مقاله حاضر، نویسنده با تمرکز بر دو دوره فروپاشی امپراتوری عثمانی تا جنگ دوم جهانی، و جنگ سرد تا بحران نفتی دهه ۱۹۷۰ میلادی به بررسی نقش و اهمیت نیروهای فروملی، ملی، منطقه‌ای و فراملی در تحول روایت‌های هویت ملی، در این منطقه پرداخته، و در این مسیر از رهیافت تکوین‌گرایی بهره گرفته است. از این دید، فرآیند تکوین هویت‌های ملی در خاورمیانه متأثر از تعامل متغیرهای یاد شده بوده است و دولت‌ها به عنوان مهمترین بازیگر کوشیده‌اند از سطوح مختلف فروملی، منطقه‌ای و فراملی برای تقویت روایت مورد نظر خود استفاده کنند. البته تحولات ایران و ترکیه در دوره‌های مورد بررسی بیانگر آن است که بعضی از این سطوح گاه به عنوان تقویت‌کننده و گاه به عنوان تحدید‌کننده فعالیت‌های دولت عمل کرده‌اند. در نهایت، با توجه به وجوه مشترک کشورهای منطقه و نیز ویژگی‌های خاص هر یک، نویسنده سه نوع روایت هویت ملی را در دوره اول (فروپاشی امپراتوری عثمانی تا جنگ جهانی دوم)، و پنج نوع روایت را در دوره دوم (آغاز جنگ سرد تا دهه ۱۹۷۰ میلادی) شناسایی می‌کند.

کلید واژه‌ها: هویت ملی، مدرنیته، نیروهای فراملی، قومیت‌ها، تکوین‌گرایی.

* دانشجوی دکتری علوم سیاسی در دانشگاه شهید بهشتی

فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال نهم، شماره ۲، تابستان ۱۳۸۱، صص ۳۴ - ۱.

این مقاله می‌کوشد تا چگونگی تکوین دو مفهوم قدرت و مقاومت را در خاورمیانه از منظر هویتی مورد بررسی قرار دهد. گرچه خاورمیانه از نظر ژئوپولیتیکی یک منطقه نبوده و متشکل از چهار زیر منطقه خلیج فارس، شامات، دریای سرخ و مدیترانه است، با این حال ویژگیهایی در اغلب کشورهای خاورمیانه دیده می‌شود که مشترک بوده و امکان مفهوم سازی نظری را تا حدی تسهیل می‌کند، به ویژه از منظر شیوه کسب و اعمال قدرت در سطوح مختلف اشتراکات زیادی میان کشورهای دیده می‌شود. بنابراین، منظور از خاورمیانه در اینجا مفهوم جغرافیایی آن است که شمال آفریقا را نیز دربر می‌گیرد. البته تأکید عمده روی ترکیه و ایران است و کشورهای دیگر نیز در صورت لزوم مورد بررسی قرار خواهند گرفت.

مفروضات اصلی این مقاله عبارتند از:

۱. تشکیل دولتها در منطقه خاورمیانه با افزایش نقش قدرتهای فرا منطقه ای در تحولات داخلی همراه بوده است؛

۲. به دلیل ویژگیهای خاص و پیچیده موجود در منطقه، اهمیت آن همواره در حال افزایش بوده و هم زمان نیز مداخله قدرتهای فرامنطقه ای افزایش یافته است؛

۳. هویت ملی در خاورمیانه همواره متأثر از نیروهای فرا ملی و فروملی بوده است. فرضیه ای که براساس مفروضات فوق مطرح می‌شود عبارتست از اینکه: «دولتهای خاورمیانه در روایت هویت ملی با سه سطح فرو ملی، منطقه ای و فرا ملی در تعامل بوده اند. در سطح فرو ملی دولت با قومیت و مذهب و در سطح فرا ملی با قدرتهای فرا منطقه ای در تعامل بوده است. افزایش حضور نیروهای فرا ملی، بخصوص از دوران جنگ سرد به بعد، سطح تعامل دیگری به نام سطح منطقه ای را شکل داده است و دولتها برحسب موقعیت از سطوح مختلف برای تقویت روایت هویت بهره گرفته اند.»

برای آزمون فرضیه دو مرحله از پنج مرحله بین المللی تر شدن خاورمیانه را در اینجا بررسی می‌کنیم؛ یعنی، از فروپاشی امپراتوری عثمانی تا جنگ جهانی دوم و از جنگ جهانی دوم تا بحران نفتی و تحولات دهه ۱۹۷۰، و نشان می‌دهیم که در هریک از

دوره های مزبور سطوح ذکر شده در بالا چگونه هویت ملی و روایت آن را تحت تأثیر قرار داده اند.

رهیافت مورد نظر در این مقاله رهیافت تکوین گرایی است که بعد از پایان جنگ سرد مورد توجه زیادی قرار گرفته است. این رهیافت در حالت کلی در صدد ایجاد پلی میان رهیافتهای عقلانی (نئوئالیسم و نئولیبرالیسم) و رهیافتهای انعکاسی (پست مدرنیسم، نظریه انتقادی، فمینیسم و جامعه شناسی تاریخی) است. تکوین گرایان در صدد هستند تا بسان چهره قابل قبول عقلانیت گرایان برای انعکاس گرایان و برعکس عمل کنند.^۱ الکساندر ونت چهره شاخص این رهیافت، آن را نوعی ایده آلیسم ساختاری می داند و معتقد است دو ایده اصلی این رهیافت طی دهه گذشته مورد پذیرش بیشتری قرار گرفته است: ۱. اینکه ساختار اجتماعی انسانی بیش از آنکه متأثر از نیروهای مادی باشد، تحت تأثیر ایده های مشترک است؛ و ۲. هویتها و منافع بازیگران هدفمند چیز از قبل موجودی نیست، بلکه به واسطه همین ایده های مشترک تکوین پیدا می کند.^۲ بنابراین با پذیرفتن تکوینی بودن هویت ملی بایستی نشان دهیم که سطوح مختلف ذکر شده، چگونه در فرآیند تکوین هویتهای ملی در خاورمیانه مؤثر بوده اند و دولت به عنوان اصلیتترین بازیگر چگونه از این سطوح برای تقویت روایت هویت ملی بهره برده است.

این تحقیق در سه قسمت اصلی تنظیم شده است: قسمت اول مربوط به هویت ملی در دوران مدرن، قسمت دوم مربوط به تکوین هویت ملی در خاورمیانه از فروپاشی امپراتوری عثمانی تا جنگ دوم جهانی است و قسمت آخر مقاله نیز به بررسی روند مزبور از آغاز جنگ سرد تا اواسط دهه ۱۹۷۰ می پردازد. بعد از این سه قسمت اصلی، نتیجه گیری پژوهش ارائه خواهد شد.

۱. هژمونی و قدرت معطوف به هویت در دوران مدرن

هویت، مقوله ای چند بعدی با کارکردهای مختلف است. از نظر تاریخی هویتها و بخصوص هویت ملی محصول دوران مدرن اند که از انقلاب صنعتی آغاز شد. پیش از دوران

مدرن آنچه وجود داشت تمایز بود، تمایزی که الزاماً بعد سیاسی نداشت. در دوران مدرن و به تبع روند مدرنیزاسیون و صنعتی شدن در غرب بود که دولت - ملت‌ها در راستای انسجام بخشیدن به جامعه و به تبع آن، توسعه و پیشرفت مفهومی به نام هویت ملی را خلق کرده و در خدمت خویش در آوردند. در نتیجه این امر، وفاداریهای فرو ملی تا حد زیادی جای خود را به وفاداریهای ملی هم داد. پیدایش و تکوین مفهوم فرهنگ و اقتصاد ملی هم به بارزتر شدن تفکیک و در نتیجه تقویت هویت ملی کمک کرد.

هویت مبتنی بر فهم مشترکی است که هم زمان مستلزم متفاوت بودن از دیگران نیز هست. چنین فهمی حول یک نقطه مرکزی یا کانون شکل می گیرد. ممکن است در دوره های مختلف چیزهای مختلفی در کانون مزبور قرار گیرند؛ همین طور این امکان وجود دارد که در یک زمان واحد، چند مفهوم مختلف و حتی ناهمگون در کانون فهم مشترک واقع شوند. چگونگی شکل گیری این کانون مشترک و تغییرات صورت گرفته در آن تابع تحولات مختلف در سطوح متعدد است. از منظر سطح تحلیل، در دوران شکل گیری هویت‌های ملی در غرب سطح فراملی تأثیر چندانی بر فرایند مزبور نداشته است. از نظر عوامل مؤثر نیز روند سکولاریزاسیون نقش مهمی در تضعیف جایگاه مذهب و سنت و تقویت جایگاه مرزهای سرزمینی ملی در کانون فهم مشترک یا همان هویت ملی، ایفا کرده است. چنین تحولی در ابعاد مختلف فرهنگی، حقوقی و اقتصادی نیز صورت گرفت و مهمترین ویژگی آن عبارت بود از حفظ این کانون مشترک در عین تغییر؛ به عبارت دیگر، به رغم متفاوت بودن عناصر سازنده این کانون، چنین کانونی همواره موجود بوده و فروپاشیده است.

اما چه عاملی باعث تداوم روایت هویت ملی توسط دولت - ملت‌های غربی شده است؟ یکی از پاسخهای این پرسش ارجاع به نظام سرمایه داریست که اصلیت‌ترین موتور محرکه تحولات جهان در دویست سال گذشته بوده است. در دورانی که گسترش نظام سرمایه داری از طریق دولت‌های ملی صورت می گرفت، این دولت‌ها واجد خصلتی بودند که گرامشی آن را «هژمونی» می نامید. در ساده ترین تعبیر، هژمونی یعنی اعمال قدرت (اجبار) از طریق رضایت خود مردم. دولت‌های غربی با تکیه بر این اصل، بسیاری از اقدامات خود نظیر تبعیض

قابل شدن میان گروه‌های مختلف جنسی، نژادی و زبانی را مشروع جلوه می‌دادند. حتی خشونت صورت گرفته در فرآیند مدرنیزاسیون که زمینه را برای تقویت هویت ملی فراهم کرد، به واسطه این هژمونی توجیه می‌شد. بندیکت اندرسون بر این باور است که دولتهای مدرن سرمایه داری توانستند با تکیه بر ابزارهایی نظیر روزنامه، رسانه های جمعی، چاپ و نیز زبان مشترک، حس متفاوت بودن از دیگران را در جامعه و در میان افراد جامعه تداوم بخشیده و زنده نگه دارند. دلایل به وجود آمدن مفهوم ملت متعدد است، اما از همه مهمتر نظام سرمایه داریست. هویت ملی با تکیه بر مفهومی از زمان مدرن ممکن گشت و با استفاده ملی گرایان از وجوه سرمایه دارانه ارتباطات گسترش پیدا کرد، چون سرمایه داری مدرن نیازمند یک نظام آموزشی مشترک و نیز زبان مشترک در کارخانه های مدرن بود.^۳

در رابطه باشکل گیری هویت ملی به صورت فوق دو نکته قابل ذکر است: نخست، فضای شکل گیری و دوم، تداوم روایت هویت در این فضا با توسل به هژمونی است. فضای هویت ملی در دوران مدرن یک فضای ملی بود که موجب خلق زمان و در نتیجه فضا - زمان ملی می شد. چنین فضایی خود به خود شکل نمی گیرد، بلکه عوامل متعدد و از همه مهمتر دولت - ملت در تکوین آن نقش اساسی دارند. این فضا را به تبعیت از ونت یک فضای متشکل از هنجار های مشترک می گیریم. کانون یا فهم مشترک جمعی را می توان درون این فضا تصور کرد، اما تداوم این فضای ذهنی مستلزم باز تولید مداوم هنجار های موجود است و به رغم ذهنی بودن فضای مزبور عوامل این باز تولید صرفاً ذهنی نیستند. پس اگرچه خود هویت اغلب یک امر ذهنی است، ولی عوامل شکل دهنده آن صرفاً ذهنی نیستند. اقتصاد به عنوان یکی از ارکان اصلی نظام سرمایه داری نقش مهمی در باز تولید فضای هویتی و افزایش وفاداریها دارد. وقتی می گوییم هژمونی دولتها عامل اصلی تداوم باز تولید این فضا است، منظور این است که عوامل ذهنی و عینی در کنار هم نقش باز تولید را ایفا می کنند.

ونت از چهار نوع هویت صحبت می کند که عبارتند از: ۱. هویت های فردی؛

۲. هویت های نوعی^(۱) (فرهنگی، مذهبی، زبانی، قومی)؛ ۳. هویت های نقشی؛^(۲)

1. Type Identity
2. Role Identity

۴. هویت جمعی یا ملی. هویت نقشی اغلب به واسطه اشغال موقعیت اجتماعی ایجاد می‌شود، در حالی که هویت نوعی وابسته به قومیت، مذهب یا زبان است.^۴ هویت ملی پدید آمده یا همان فضای هویتی هر سه هویت فردی، نوعی و نقشی را تحت تأثیر قرار داد و باعث شد تا این هویت بیشترین وفاداریها را به خود جلب کند. هویت نقشی اغلب ریشه در تقسیم کار و حقوق شهروندی دارد، در حالی که هویت نوعی تکیه بر تمایزات زبانی و فرهنگی است. در اغلب جوامع می‌توان این چهار نوع هویت را تشخیص داد، اما تجربه تاریخی گویای آن است که تنها در جوامع مدرن غربی ترکیب خاص از این چهار هویت منجر به ظهور، تقویت و تداوم هویت ملی شده است.

۱.۱. مدرنیته و هویت ملی در خاورمیانه

پیش از بحث درباره چگونگی تکوین هویت‌های ملی در خاورمیانه، لازم است در مورد رابطه خاورمیانه با جهان مدرن و چگونگی برخورد آن دو با یکدیگر نکاتی را مورد توجه قرار دهیم. توجه به این ویژگیهای خاص کمک می‌کند که روند شکل‌گیری هویت‌های ملی در کشورهای خاورمیانه را با عنایت به عوامل خاص این منطقه و نیز عوامل وارد شده بر اثر مدرنیته مورد بررسی قرار دهیم. چنین امری می‌تواند در تفکیک عوامل مؤثر بر هویت ملی و بررسی ارتباط آنها با یکدیگر در طول دورانهای مختلف تاریخی مؤثر واقع شود.

اولین نکته در بررسی هویت ملی در خاورمیانه توجه به نقش و نیز ماهیت دولت است. منظور از نقش یعنی اینکه دولتهای این منطقه در چند سطح تعاملات خود را شکل می‌دادند و این تعاملات در دوره‌های مختلف تاریخی اغلب معطوف به چه چیزی بوده است. ماهیت دولت در خاورمیانه ریشه در عوامل مختلفی دارد از جمله نفوذ قدرتهای فراملی، ساختار سنتی و قبیله‌ای جامعه، و نیز دین. از همین رو در یک حالت مقایسه‌ای با روند شکل‌گیری هویت ملی در غرب، روایت هویت ملی توسط دولتهای خاورمیانه، تحت تأثیر هم‌زمان نیروهای فراملی و فرو ملی شکل گرفته است. البته نباید فراموش کرد که مفروض ما در اینجا تکوینی بودن هویت است، نه ذاتی یا گفتمانی بودن آن، زیرا به نظر می‌رسد که با فرض ذاتی بودن هویت

نمی‌توان برای نیروهای فراملی نقش‌چندانی قایل شد. یکی از وجوه رهیافت تکوین‌گرایی اجتماعی پذیرفتن پویایی در پدیده‌هاست. اگر نیروهای فراملی به مدت یک قرن در تحولات خاورمیانه نقش ایفا کرده‌اند، پس نمی‌توان تأثیر آنها را بر هویت ملی و حتی امنیت به عنوان مقوله‌ای تکوینی نادیده گرفت. حتی مفهوم منطقه خاورمیانه را نیروهای فراملی در اوایل قرن بیستم به وجود آورده‌اند. اولین بار آلفرد ماهان بود که در مقاله‌ای با عنوان «خلیج فارس و روابط بین‌الملل» در سال ۱۹۰۲ عنوان خاورمیانه را به کار برد. بعد از جنگ جهانی دوم کار برد این واژه بیش از پیش متداول گشت.^۵

پیش از دهه ۱۹۷۰ و تشدید روند جهانی شدن، خاورمیانه دو بار شاهد بین‌المللی‌تر شدن بوده است: بار اول بعد از فروپاشی امپراتوری عثمانی بود که سرزمینهای سابق آن تحت قیمومت بریتانیا و انگلیس درآمد، و مرتبه دوم مربوط است به دوران جنگ سرد که طی آن دولتهای خاورمیانه به دو گروه عمده طرفدار بلوک غرب و شرق تقسیم شدند. از نظر گونه‌شناسی، در دوره نخست دو نوع دولت در خاورمیانه تشکیل شد: در نوع نخست نیروهای فراملی با دخالت مستقیم خود، دولتهایی را در قلمرو سابق امپراتوری عثمانی ایجاد کردند؛ مانند عربستان، اردن و عراق. دولتهای نوع دوم بیش از آنکه بر اثر دخالت نیروهای فراملی به وجود آمده باشند، محصول آگاهی سیاسی نیروهای فرو ملی بودند؛ مثل دولت ایران و ترکیه و تاحدی مصر. البته سابقه تاریخی این سه کشور نیز در این روند تأثیر مهمی داشت. با این وجود نیروهای فراملی در دولتهای نوع دوم نیز نفوذ داشتند.

خصلت مشترک هر دو نوع دولتی که از آنها یاد کردیم عبارت بود از فرهنگ سیاسی عشیره‌ای آنها. به عبارت دیگر، نخبگان حاکم یا ریشه‌های قبیله‌ای^(۱) داشتند و یا رفتار و

۱. دکتر حمید احمدی در اثر ارزنده خویش، قومیت و قوم‌گرایی در ایران: افسانه و واقعیت، به این نکته بسیار مهم اشاره می‌کند که مفهوم قبیله و قومیت آن گونه که در ادبیات سیاسی غرب به کار برده می‌شود، در مورد ایران مصداق ندارد. نگارنده با این مفروض اساسی و مهم ایشان موافق است، ولی در این مقاله قبیله به عنوان یک مفهوم مدنظر نبوده، بلکه منظور از قبیله شیوه نگرش گروههای اجتماعی خاصی است که به عنوان یک واقعیت اجتماعی در جوامع خاورمیانه وجود داشته‌اند. معنای مورد نظر نگارنده بیشتر از ایده «فرهنگ سیاسی عشیره‌ای» که توسط دکتر سریع القلم مطرح شده است، نشأت می‌گیرد. از همین رو منظور از مقاومت‌های قبایل نیز، مقاومت در برابر پذیرش و اعمال ارزشهای جدید و مدرن است، نه تأکید بر هویت قومی (با تکیه بر آگاهی قومی) در مقابل هویت ملی.

عملکرد سیاسی آنها قبیله‌ای بود. به دلایل مختلف و از جمله رقابتهای قبیله‌ای این دولت‌ها می‌کوشیدند با مسلط شدن بر دیگران موقعیت خود را تثبیت کنند و نتیجه این امر سیاسی شدن مسئله قومیتها در خاورمیانه بود.^۶ از طرف دیگر این دولت‌ها برای تثبیت موقعیت خود طبقات جدیدی را به وجود می‌آوردند و هم‌زمان قدرت طبقات قبلی را از راههای گوناگون تضعیف می‌کردند. موضع نیروهای فراملی نسبت به این دو نوع دولت متفاوت بود. در مورد دولتهای نخست، نیروهای فراملی در بسیاری از موارد می‌کوشیدند تا از طریق ایجاد اختلاف بین گروههای مختلف موقعیت خود را حفظ کنند. این اقدام موجب ایجاد دو گرایش متضاد شد، از یک طرف استعمارگران برای ادامه سلطه خود به استفاده ابزاری از شکافهای مذهبی و قومی پرداختند؛ مانند فرانسوی‌ها که برای تثبیت حکمرانی خود قبایل بربر را در مراکش و علوی‌ها را در سوریه علیه اکثریت شورانیدند. از طرف دیگر، همین روشهای استعماری منجر به رشد جنبش ناسیونالیستی ضد استعماری شد. بدین ترتیب استعمار از لحاظ تاریخی دو جریان هم‌زمان را در خاورمیانه ایجاد کرد: ناسیونالیسم وحدت بخش و قبیله‌گرایی تفرقه افکن.^۷ در مورد دولتهای نوع دوم نیز نیروهای فراملی در مواردی از اختلاف گروههای قومی با دولت مرکزی برای تحت نفوذ قرار دادن دولت بهره می‌بردند، حتی در یک مورد خاص نفوذ دولتهای فراملی باعث برکناری رضاشاه شد. همین‌طور عملکرد نیروهای فراملی منجر به تشکیل دو حکومت خود مختار در ایالت‌های آذربایجان و کردستان گشت.

بدین ترتیب به رغم تفاوت‌های موجود میان دو نوع دولت مزبور، می‌توان نکات مشترکی را نیز میان آنها یافت؛ از جمله اینکه:

۱. هر دو نوع دولت در ابتدای امر به نسبت‌های مختلف تحت نفوذ نیروهای فراملی بودند. با گذشت زمان گرایش به سوی ناسیونالیسم بخصوص در ایران و ترکیه افزایش یافت تا حدی که تعارض ناشی از این روند با منافع نیروهای فراملی حتی منجر به اخراج رضا شاه از ایران شد.

۲. هیچیک از دو نوع دولت موفق نشدند حاکمیت بیرونی و درونی خود را تثبیت کنند؛

یعنی، نه مرزهای آنها توسط دولتهای دیگر به رسمیت شناخته شد، و نه شهروندی به عنوان یکی از اجزای اصلی حاکمیت درونی شکل گرفت.^۸

دوران جنگ سرد در خاورمیانه که موجب آغاز دومین مرحله بین المللی تر شدن خاورمیانه شد، از نظر میزان و نوع تعامل نیروهای مختلف دوران خاصی بود. مجموعه تحولاتی که در سطوح مختلف رخ داد باعث تقویت مفهوم منطقه خاورمیانه نسبت به گذشته شد، به این معنا که سطح دیگری به نام سطح منطقه ای تعاملات موجود در خاورمیانه و از جمله هویت را تحت تأثیر قرارداد. در شکل گیری این عامل، علاوه بر افزایش حضور نیروهای فراملی عوامل دیگری نیز دخالت داشتند. انقلاب مصر و به تبع آن انقلاب عراق و بعدها انقلاب لیبی، ملی شدن صنعت نفت در ایران، ظهور پان عربیسم و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در ایران از مهمترین حوادث در سطوح ملی بودند که در تعامل با عاملی به نام اسرائیل که مولود عملکردنیروهای فراملی بود، به شکل گیری مفهوم منطقه کمک کردند. در این دوران بود که هم تحولات داخلی و ملی و هم عملکرد نیروهای فراملی تحت تأثیر عاملی قرار گرفتند که خود در شکل گیری آن سهیم بودند.

بزرگترین حادثه بعد از جنگ جهانی دوم در نظام بین الملل عبارت بود از ظهور آمریکا و شوروی به عنوان دو ابرقدرت و افول جایگاه انگلیس نسبت به گذشته. رقابت میان دو ابرقدرت تنها جنبه ژئواستراتژیکی نداشت، بلکه شامل ابعاد ایدئولوژیک نیز می شد. در مورد خاورمیانه این رقابت حتی سیاست داخلی رانیز دربر می گرفت.^۹ از همین رو در همین دوران نطفه های اولیه حضور فرهنگهای فراملی و بخصوص فرهنگ غربی در میان مردم شروع به رشد می کند. تأسیس مراکز فرهنگی، اعطای بورس به دانشجویان و افزایش صدور کالاهای غربی را می توان نمودهایی از این روند دانست. دو مسئله دیگر در رابطه با تأثیر نظام بین الملل در دوران جنگ سرد حائز اهمیت است: نخست، تثبیت هژمونی آمریکا در اقتصاد سیاسی بین الملل است که موجب اعطای وامها و کمکهای بلاعوض به متحدان بلوک غرب در خاورمیانه شد و دوم، مربوط به افزایش اهمیت نفت برای نظام سرمایه داری در دوران پس از جنگ جهانی و بازسازی اروپاست. این فرآیند که بعد از تحولات دهه ۱۹۷۰ شدت

بیشتری گرفت، موجب شد تا قدرت دولتهای خاورمیانه در نظام بین الملل کاهش یابد، ولی نسبت به جامعه و نیروهای اجتماعی افزایش یابد.

در مورد تکوین مفهوم منطقه خاورمیانه در دوران جنگ سرد، این مفروض مطالعات اخیر در مورد منطقه و منطقه گرایی را در جغرافیای سیاسی می پذیریم که منطقه نه یک ویژگی طبیعی بلکه خصلتی ساختگی دارد و در این ساختن نیز اهدافی نهفته است.^{۱۰} با قبول این دیدگاه تکوینی می توان گفت که الزامات ناشی از ساختار نظام بین الملل در دوران جنگ سرد در تعامل با رفتار دولتهای خاورمیانه و نیز تحولات اجتماع باعث شد تا سطح تعاملات منطقه ای که خصلتی امنیتی - سیاسی داشت شکل گیرد.

سه تحول عمده در دوران جنگ سرد به شکل گیری و تقویت مفهوم کمک کردند: تأسیس کشور اسرائیل، ملی شدن صنعت نفت در ایران و تحولات پس از آن، و ظهور پان عربیسم و انقلاب در برخی کشورهای عربی. در نتیجه این تحولات هم میزان حضور نیروهای فراملی در خاورمیانه افزایش یافت و هم نوعی مقاومت در برابر این حضور شکل گرفت؛ مقاومتی که در ایران، ترکیه و مصر ریشه در تکوین آگاهی اجتماعی و در کشورهای عربی انقلابی نتیجه عملکرد و نیز سیاستهای پوپولیستی - ناسیونالیستی دولت بود. سیاسی شدن اسلام و ظهور حرکتهای بنیادگرایانه در این دوران را می توان شکلی از این مقاومت در نظر گرفت.

افزون بر تحولاتی که در نظام بین الملل، منطقه خاورمیانه و نیز دولتهای این منطقه در دوران جنگ سرد رخ داد، جوامع خاورمیانه نیز تحولات بنیادینی را پشت سر گذاشتند که بعدها حتی رویکرد آنها را نسبت به نظام بین الملل دچار تحول کرد. به نظر می رسد مدرنیزاسیون مهمترین تحول اجتماعی این دوران است. رشد شهرنشینی، افزایش جمعیت بر اثر بهبود وضع بهداشت عمومی، افزایش جمعیت بیکاران و حاشیه نشینان شهری، تغییر در بافت سنتی جامعه و ظهور هنجارهای جدید، افزایش حضور و مشارکت اجتماعی و سیاسی زنان و افزایش کارخانه ها و نظایر اینها باعث شد تا تضادها و شکافهای جدیدی در این جوامع شکل بگیرد. طبیعی است که نمی توان مدرنیزاسیون را صرفاً در بعد اقتصادی مورد توجه

قرار داد، شاید ابعاد ایدئولوژیک این فرآیند بیش از ابعاد دیگر آن جوامع خاورمیانه را تحت تأثیر قرار داده است. نویسنده ای از یک منظر انتقادی ناسیونالیسم کردی، سیاسی شدن اسلام و ناامیدی مردم از عملکرد نهادهای سیاسی در ترکیه را نتیجه تضادهای اجتماعی ناشی از پروژه «از بالا به پایین» مدرنیزاسیون توسط آتاتورک می داند.^{۱۱} در یک سطح بالاتر شاید بتوان این ادعا را مطرح کرد که مدرنیزاسیون لایه دیگری از گرایشهای اجتماعی را شکل داد و در کنار منابع سنتی نظیر دین و قومیت به یک منبع جدید تحول و در عین حال تنش تبدیل شد. اگرچه نمی توان این واقعیت را انکار کرد که لیبرالیسم و مارکسیسم در شکل غربی و اصل خود هیچ گاه مقبولیت عام در جوامع خاورمیانه پیدا نکردند، با این حال نباید فراموش کرد که نیروهای اجتماعی متمایل به غرب و یا متأثر از غرب در دوره های خاصی تحولات منطقه را تحت تأثیر قرار داده اند.

اگر بخواهیم مطابق آنچه گفته شد، تصویری از برخورد کشورهای خاورمیانه با مدرنیته را تا اواسط دهه ۱۹۷۰ ارائه دهیم، در این صورت می توانیم ادعا کنیم که خاورمیانه ابتدا در سطح نظام بین الملل با مدرنیته برخورد کرد، اما با گذشت زمان و آغاز روند مدرنیزاسیون، سطح فروملی نیز تحت تأثیر قرار گرفت. در تعامل میان این دو سطح منطقه خاورمیانه، به ویژه در دوران جنگ سرد، تکوین پیدا کرد. بدین ترتیب دولتهای خاورمیانه در عمل با سه سطح مزبور در تعامل بودند و همین امر مانع از کسب هژمونی توسط آنها می شد. پدیده های اجتماعی در کشورهای خاورمیانه ضمن تأثیر پذیرفتن از عوامل داخلی از عامل جهانشمول دیگری به نام مدرنیته نیز تأثیر می پذیرند.

۱۰۲. روایت هویت پیش از شکل گیری دولتهای مدرن

پیش از انحلال امپراتوری عثمانی و نیز تشکیل دولت مدرن رضا شاه در ایران روشنفکران و اندیشمندانی بودند که به واسطه آشنایی با افکار مدرن اروپا در صدد تشکیل دولتی قوی و ایجاد هویت ملی در خاورمیانه برآمدند. در جهان عرب نیز منادیان اولیه ناسیونالیسم، روشنفکران مسیحی لبنانی متأثر از نظام آموزشی غرب بودند. در این دوران

به دلیل نبود و یا ضعف کارکردهای دولت مدرن، هویت ملی اغلب تحت سیطره هویت مذهبی یعنی هویت اسلامی تعریف می شد. آنچه برای قومیت‌های مختلف قابل پذیرش می نمود عبارت بود از هویت فرهنگی (مذهبی)، و نه هویت سرزمینی.

روشنفکران اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ خاورمیانه درحالی قصد ایجاد هویت ملی را داشتند که ابزارهای روایت این هویت اغلب در اختیار علمای مذهبی و روحانیون بود. چه در ایران و چه در عثمانی روحانیون اصیل ترین متولیان نظام آموزشی بودند و خود این نظام ریشه در سنت‌های اسلامی و ساختار خاص جامعه ایرانی داشت و بیش از آنکه هویت سرزمینی را تبلیغ کند، هویت فراسرزمینی اسلامی را تبلیغ می کرد. افزون بر این، دستگاه قضایی که برگرفته از شریعت اسلامی بود تا حد زیادی توسط روحانیون و یا شاگردان آنان اداره می شد. در کنار اینها پولی که مردم به علما می دادند باعث استقلال نسبی آنها از حکومت می گشت. در ایران عنصر فرهنگ شیعه به موارد فوق اضافه می شد. بخصوص نکته قابل توجه آن بود که این فرهنگ به طور عمده توسط ترک‌های ایران رواج می یافت و همین عامل پیوند محکمی میان آنان و سایر اقوام شیعه در ایران بود. نفوذ مذهب در زندگی اکثریت مردم و آمیزش آن با سنتها باعث بازتولید روایت هویت مذهبی می شد. نگاهی به ایام سال، بخصوص در فرهنگ شیعی گویای آن است که بسیاری از ماههای سال همراه است با مراسم مذهبی، از عاشورا و محرم و صفر گرفته تا ماه رمضان، تولد پیامبر (ص) و حضرت علی (ع) و امام زمان (عج) و نظایر اینها. این تقسیم‌بندی مذهبی زمان و تداوم آن عامل بسیار مهمی در تداوم روایت هویت مذهبی بود. بی علت نیست که عاشورا یکی از مهمترین ایام سال مذهبی از نظر قیام‌های اجتماعی است.

از نظر دوران قبل از شکل‌گیری دولت - ملت‌ها، خاورمیانه تجربه‌ای بسیار متفاوت از کشورهای غربی دارد. در اروپا سکولاریسم جریانی بود که پیش از شکل‌گیری دولت‌ها تا حد قابل توجهی رشد کرده بود، در حالی که در خاورمیانه، پیش از دولت‌ها، آنچه وجود داشت عبارت بود از سیطره دین بر زندگی اجتماعی. از این نظر تشکیل دولت در این منطقه امری است بدون عقبه تاریخی و یا با عقبه تاریخی ضعیف و شاید به همین دلیل است که

دولتهای خاورمیانه حتی به رغم تمایل خود نتوانسته اند عامل دین را نادیده بگیرند. به بیان وبری عوامل زیادی در کشورهای خاورمیانه، مانع از انحصار گرایی دولت شده اند که اولین گام در راستای تشکیل یک دولت است.

۲. روایت هویت ملی از تشکیل دولتهای مدرن تا جنگ جهانی دوم

به نظر می رسد شیوه روایت هویت ملی توسط دولتهای خاورمیانه، ضمن تأثیر پذیرفتن از سطوح فراملی در این دوره زمانی، متأثر از سه عامل زیر نیز بوده است:

۱. سابقه تاریخی در مورد داشتن دولت و نیز برخورد با جهان مدرن؛
۲. میزان شکافها و تنوعات قومی و نژادی و نیز نوع آنها؛
۳. نوع فرهنگ سیاسی و میزان نفوذ مذهب و نیز نوع آن.

با توجه به عوامل فوق می توان طیفی را برای روایت هویت ملی توسط دولتهای خاورمیانه در نظر گرفت. در یک سر طیف ترکیه را داریم و در سر دیگر طیف عراق را. هرچه از سمت ترکیه به سمت عراق پیش می رویم، به همان اندازه بحرانهای هویت ملی تشدید پیدا کرده و روایت هویت ملی بیشتر تحت تأثیر نیروهای فراملی قرار می گیرد. شاید بتوان میزان گرایش دولتها به سوی دموکراسی و آزادی سیاسی را براساس این طیف سنجید. به نظر می رسد ایران، ترکیه و مصر در یک طرف طیف، کشورهای خلیج فارس و شمال آفریقا در وسط طیف و کشورهای نظیر اردن، عراق، سوریه، فلسطین و لبنان در انتهای طیف قرار دارند. بایستی توجه داشت که در شکل گیری این طیف صرفاً سه عامل فوق در نظر گرفته نشده، بلکه نوع و میزان تعامل با سطوح مختلف نیز مورد توجه قرار گرفته است. به همین دلیل مشکلات مرتبط با هویت ملی در سمت مثبت طیف (ایران، ترکیه و مصر) تاحدی ناشی از تعامل بیشتر این دولتها با نیروهای فراملی و فرو ملی است. در وسط و انتهای طیف مزبور یا حضور نیروهای فراملی قوی است یا نیروهای فروملی در مقایسه با قسمت مثبت طیف چندان قوی نیستند.

براساس مدل فوق از دوران فروپاشی امپراتوری عثمانی تا جنگ جهانی دوم، می توان

در خاورمیانه دو نوع دولت و سه نوع روایت هویت ملی شناسایی کرد. در اینجا می‌کوشیم تا نقش دولت را در این روایت شناسایی کنیم، زیرا مفروض ما این است که دولت قویترین و اصلیت‌ترین بازیگریست که هدفش ایجاد هویت ملی و بهره‌برداری از آن است. منابع دیگر هویتی نظیر مذهب، ساختار خاص جوامع خاورمیانه، نظام بین‌الملل و ایدئولوژیهای غربی گرچه به نوبه خود حائز اهمیت اند، ولی در این نوشتار تنها در رابطه با دولت مورد توجه قرار می‌گیرند. اگر بتوانیم نوع تعامل دولت را با هریک از منابع هویتی مشخص کنیم، در آن صورت می‌توانیم با شناسایی تأثیرات عوامل دیگر (نظیر جهانی شدن) بر منابع مزبور، تحول در رابطه میان دولت و منابع هویتی را مورد بررسی قرار دهیم. اگرچه تعدد منابع هویتی روند تکوین هویت ملی را دچار مشکل می‌کند، ولی نفس تعدد مهم نیست، آنچه مهم است نوع رابطه و تعامل این منابع با دولت است؛ به عنوان مثال، هم در عراق و هم در ترکیه مذهب یک منبع هویتی است ولی نوع رابطه مذهب با دولت که عنصر اصلی در تکوین هویت ملی است، متفاوت از یکدیگر می‌باشد.

در دوران مورد بحث مذهب، قومیت و ساختار سنتی جامعه از منابع مشترک هویتی در خاورمیانه اند، ولی در سمت مثبت طیف، ایدئولوژیهای غربی، هرچند به صورت ضعیف، در حال تبدیل شدن به منبع هویتی مستقلی هستند. در اینجا برای سهولت در ادامه بحث، روایت هویت توسط برخی دولتهای خاورمیانه را در این دوره مورد بررسی قرار می‌دهیم.

به دلایل مختلفی می‌توان گفت که ترکیه و ایران، و به ویژه اولی، مشکلترین راه را برای تکوین هویت ملی طی کرده اند و چگونگی شکل‌گیری این هویت متأثر از عوامل و نیز سطوح متعدد در مقایسه با دیگر کشورهای خاورمیانه بوده است. برای درک این چگونگی در مورد ترکیه سه نکته زیر را باید مورد توجه قرار دهیم:

۱. موقعیت بین‌المللی ترکیه که مانعی در راه نفوذ کمونیسم محسوب می‌شد، باعث کاهش فشارهای بین‌المللی ناشی از توسعه وابسته شد؛

۲. این موقعیت موجب اتحاد این کشور با بریتانیا و کاستن از نفوذ مستقیم این کشور شد؛

۳. توسعه دولت در ترکیه هم‌زمان بود با روند اتخاذ سیاست‌های حمایتی اقتصادی (کینزی) توسط دولت [در بلوک غرب] و به تبع آن، تضعیف نسبی موقعیت بخش خصوصی. این روند موجب تقویت موقعیت دولت جدید ترکیه شد.^{۱۲}

این موارد باعث شد دولت ترکیه توفیق قابل توجهی در روایت هویت ملی کسب کند. علاوه بر کاسته شدن از فشار نیروهای فراملی، در سطح فروملی نیز دولت ترکیه با مقاومت‌های مذهبی و سنتی شدیدی مواجه نشد. «سنت قوی بوروکراسی، عدم رشد زمین‌داران بزرگ و تداوم نخبگان عثمانی و ترکیه»^{۱۳} باعث ایجاد زمینه‌های مناسب شد. در بعد قومیتی درگیری میان یونانی‌ها، ارمنی‌ها و مسلمانان باعث کشته شدن و یا مهاجرت بسیاری از تاجران غیرمسلمان گردید و همین امر موجب شد تا مسئله قومیت به مسئله کردها تقلیل پیدا کند. در بعد مذهبی نیز به دلیل عدم استقلال مالی علمای سنی (به دلیل نداشتن سهم امام) این امکان به وجود آمد که دولت خواست‌های خود را بر علما تحمیل کند.

در نتیجه این شرایط مساعد، دولت نوپای آتاتورک توانست اقدام به روایت هویت ملی از طریق گسترش مدارس و دادگاه‌های غیر مذهبی و گسترش رسانه‌های جمعی کند. اقدامات آتاتورک باعث تضعیف سازمان علما و در نتیجه نقش مذهب شد. مهمترین اقدام وی عبارت بود از تغییر خط از عربی به لاتین که ضربه‌ای کاری بر پیکره نظام آموزشی سنتی وارد کرد و باعث محدودتر شدن فضای روایتی مذهب در جامعه شد. کار به جایی رسید که قرآن فقط به ترکی خوانده می‌شد و اذان هم به ترکی گفته می‌شد. در کنار اینها، نهاد دین تحت نظارت دولت درآمد و در نتیجه هسته‌های مذهبی مقاومت هویتی تا حد قابل توجهی کاهش یافت و تضعیف شد. همین‌طور شرایط مساعد بین‌المللی به دولت ترکیه این امکان را داد که با گسترش بوروکراسی و طبقات متوسط، زمینه تقویت هویت نقشی (ناشی از اشغال موقعیت اجتماعی) را فراهم کند.

سنت قوی مطبوعات ترکیه در تسهیل این روایت هویت نقش مهمی ایفا کرد. استانبول از قرن نوزدهم همواره محل رفت و آمد روشنفکران خاورمیانه و جهان اسلام به اروپا بود. تساهل دولت عثمانی باعث می‌شد تا انواع روزنامه‌ها برای کشورهای مختلف در این شهر

چاپ شود. طی دوران عثمانی، خاورمیانه منطقه‌ای بود که در آن گروه‌های مختلف قومی و مذهبی در کنار هم می‌زیستند و ایده‌های مختلف با همدیگر مبادله می‌شد. شهرهای جهان-وطن‌گرایی همچون اسکندریه، استانبول و بیروت محلی آزاد برای مبادلات فرهنگی بودند.^{۱۴} از اواسط قرن ۱۹ به این طرف مطبوعات همواره در سیاست ترکیه نقشی ایفا کرده‌اند که به اعتقاد برخی باعث تضعیف دموکراسی در آن کشور شده است. نخبگان روزنامه نگار نقش واسطه بین غرب ایده‌آل و جامعه عقب مانده خود را برعهده گرفتند. این مسئله حتی در عناوین روزنامه‌های منتشر شده آن زمان مثل مخبر، تنویر افکار و نظایر اینها نمایان بود. آزادی مطبوعات در ترکیه به سال ۱۸۳۹ برمی‌گردد. اگرچه از آن زمان به بعد از آزادی مطبوعات کم شده، ولی در حالت کلی حوزه آزادی آنها گسترش پیدا کرده است و به رغم وجود افت و خیزهای مختلف نوعی تداوم در روزنامه نگاری ترکیه مشاهده می‌شود؛ به عنوان مثال در سال ۱۹۰۸ مردم در نتیجه انتقادات روزنامه‌ها از دولت به خیابانها ریختند. حتی بین سالهای ۱۹۴۵-۱۹۲۳ که نظام تک حزبی حاکم بود، مطبوعات از حکومت می‌خواستند تصمیمات خود را عوض کند. حتی در یکی از موارد حکومت مجبور شد محدودیتی را که بر مطبوعات اعمال کرده بود لغو کند. به قدرت رسیدن حزب دموکرات در سال ۱۹۵۰ و سقوط دولت مام میهن در سال ۱۹۹۱، بیش از هر چیز نتیجه بسیج افکار عمومی توسط مطبوعات بود.^{۱۵}

مورد ایران اگرچه شباهتهای فراوانی بامورد ترکیه در روایت هویت ملی دارد، ولی تفاوت اساسی میان این دو در این است که رضاخان هم با مقاومت‌های مذهبی بیشتری روبه‌رو بود و هم موقعیت بین‌المللی ترکیه را نداشت. البته برخی از این شرایط زاینده عملکرد استبداد مدارانه دولت رضاخان بود که در ایران سابقه‌ای طولانی داشت؛ به عنوان مثال مطبوعات در این دوران، در مقایسه با دوران مشروطیت، از آزادی عمل کمتری برخوردار بودند و از همین رو نمی‌توانستند نمایندگی خواسته‌های مردم را برعهده بگیرند. زمانی که رضاخان در ایران زمینه‌های تشکیل یک دولت مدرن را فراهم می‌کرد، نفوذ بریتانیا و شوروی در ایران قابل توجه بود. حتی به خاطر ترس از افزایش بی‌ثباتی، شوروی به استقرار دولت رضاخان

کمک کرد. از این منظر دولت ایران تا حدی تحت نفوذ نیروهای فراملی بود، البته قدرتهای بزرگ بین المللی آن زمان در مقابل حرکت‌های ملی گرایانه رضاخان از خود مقاومت نشان می دادند که نمونه آن، نزدیکی وی به آلمان برای کاستن از فشارهای انگلیس بود. این امر تا حدی ریشه در عملکرد دولتهای سابق در ایران و ترکیه نیز داشت؛ به عنوان نمونه ضعف پادشاهان قاجار و به ویژه احمدشاه باعث افزایش نفوذ نیروهای فراملی در ایران شده بود و رضاخان در چنین بستری قصد تکوین بخشیدن به هویت ملی را داشت.

در بعد فروملی نیز هسته های مقاومت هویتی در ایران در مقایسه با ترکیه بیشتر بود. از نظر قومی، ایران دارای جمعیت قابل توجهی از عشایر بود که فاقد مسکن ثابت و در نتیجه وفاداری سرزمینی بودند. این ایلات اغلب دارای مواضع سیاسی ناپایداری بودند و برای حفظ شیوه زیست و هویت خود، حتی با نیروهای فراملی علیه دولت ائتلاف می کردند. همین طور کردهای سنی نیز هم گرایی چندانی با حکومت مرکزی نداشتند. به همین دلیل عامل گروههای قومی در ایران از ترکیه مهمتر بود. در بعد مذهبی نیز نوع فرهنگ سیاسی ایران به شدت متأثر از تشیع بود و همین امر خود یکی از دلایل اصلی پتانسیل بالای مقاومت در مذهب بود. استقلال مالی روحانیون از دستگاه دولتی در ایران موارد، این پتانسیل را تقویت می کرد. روحانیون به رغم محدودیتهای موجود همچنان در شهرهای کوچک و روستاها کنترل مساجد را در اختیار داشتند و گاهی اوقات هم مکتب خانه های خود را دایر می کردند. افزون بر این موارد، یکی از دلایل عدم موفقیت رضاخان در مقایسه با آتاتورک، ساختار خاص جامعه ایرانی بود. صعب العبور بودن بسیاری از راههای کوهستانی، نفوذ بازار در اقتصاد کشور، تداوم شیوه زندگی عشایری و بی سوادی اکثریت افراد جامعه، امکان گسترش ایده های جدید از طریق نظام آموزشی، روزنامه، رادیو و دیگر رسانه های جمعی را محدود می کرد. به خاطر این منابع مقاومتی متعدد بود که رضاخان در ابتدا با مذهبی نشان دادن خود به آرام کردن عشایر پرداخت و بعدها به سراغ مذهب، نظام آموزشی و نظام قضایی رفت.

اقدامات مستبدانه رضاخان موجب برکناری بسیاری از نخبگان فکری و ابزاری از حکومت شد. داستانهای زیادی از برکنار شدن افراد توانا توسط رضاخان، آن هم فقط به خاطر

عدم اطاعت کورکورانه، نقل شده است. برکناری چنین افرادی موجب تضعیف نهادهای روایت هویت ملی شد، تا اندازه‌ای که این روایت جنبه‌ای اجباری پیدا کرد. با این وجود نباید فراموش کرد که اقدامات رضاخان بخصوص در سالهای نخستین حکومتش تا حد زیادی مؤثر واقع شد. متحول کردن نظام آموزشی، تأسیس دانشگاه تهران، تأسیس وزارت عدلیه و اجباری کردن خدمت سربازی از جمله اقداماتی بود که زمینه لازم را برای روایت هویت ملی و افزایش حس ملت بودن فراهم کرد. در کنار اینها گسترش بوروکراسی نیز موجب تقویت جایگاه هویت نقشی در هویت ملی شد. در نتیجه این اقدامات بود که مردم برای نخستین بار دریافتند به جز تعلق به یک دین مشترک، به یک مرز و فرهنگ مشترک هم تعلق دارند. عدم تداوم روایت هویتی مورد نظر رضاخان معلول آمیزش نارضایتی نیروهای فروملی و فراملی بود. رضاخان قربانی همان چیزی شد که دشمن سرسختش محمد مصدق قربانی آن شد؛ عدم شناخت کافی از نیروهای فراملی (نظام سرمایه‌داری در حال پیشرفت) و نقش آنها در خاورمیانه.

دردوران مورد بررسی، هیچ کشوری به اندازه عراق و لبنان شاهد درگیریهای قومی و قبیله‌ای نبوده است. نکته قابل توجه این است که این درگیریها به طور عمده بین قبایل بود و نه قبایل با دولت؛ یعنی، درحالی که در ایران و ترکیه به سبب استقلال نسبی دولت تعارض بین دولت و قومیت بود، در عراق به دلیل نفوذ نیروهای فراملی درگیریها به داخل قبایل و گروههای قومی کشیده شده بود. عراق در واقع متشکل از سه استان بغداد، موصل و بصره بود که فاقد علایق مشترک بودند. به عبارت دیگر، مملکت ملک فیصل تنها براساس منافع بریتانیا در خاورمیانه تشکیل شده بود، به همین دلیل شکافهای مذهبی و قومی باعث تضعیف روایت هویت ملی می‌شد. تعامل دولت، قومیت و مذاهب را در عراق می‌توان متأثر از دو شکاف کردها و اعراب (قومی) و سنی‌ها و شیعیان دانست.^{۱۶} شکاف اول به مراتب مهمتر و عمیقتر از شکاف دوم بود؛ زیرا در شکاف دوم، دگری فراملی به نام «کفار» وجود دارد که زمینه تنش را کاهش می‌دهد، به طوری که ما شاهد قیام مشترک شیعیان و سنی‌ها علیه سلطه بریتانیا هستیم.

طی سالهای ۳۳-۱۹۳۲ آشوری های عراق درصدد ایجاد یک منطقه خودمختار برآمدند، به همین دلیل سربازان عراقی با آنان درگیر شدند. در همین هنگام کردها از موقعیت استفاده کرده و به دوروستای آشوری ها (که پیشتر کردها را مورد حمله قرار داده بودند) حمله ور شدند و حدود یکصد نفر را کشتند. چند روز بعد ارتش وارد روستای سوم شد و آشوری ها را قتل عام کرد. یهودیان عراق نیز با وضع کم و بیش مشابهی روبه رو بودند. اقلیت یهودی برخلاف آشوری ها، بسیار ثروتمند بودند و جمعیت آنها در دهه ۱۹۴۰ از ۱۲۰ هزار تا ۱۵۰ هزار نفر برآورد می شد. با ظهور صهیونیسم در فلسطین، موقعیت یهودیان در عراق متزلزل شد به طوری که بعد از قیام ۹-۱۹۳۶ اعراب در فلسطین، در ژوئن ۱۹۴۱ طی یک شورش دوازده ۱۷۹ نفر از مردان و زنان یهودی کشته شدند، آن هم به دست سربازان، بدوی ها و افراد عادی. بعدها در سال ۱۹۵۹ نیز درگیری هایی بین کردها و ترکمن ها روی داد و منجر به کشته و زخمی شدن عده ای گردید.^{۱۷} از همین رو عده ای معتقدند که شکنندگی هویت ملی در عراق اولین عامل تداوم خشونت و تنش در عراق بوده و این شکنندگی ریشه در تشکیل دولت عراق دارد.^{۱۸}

نظیر مورد عراق را با تفاوتهایی در سوریه و لبنان و فلسطین و اردن می بینیم. نفوذ نیروهای فراملی از طریق قیمومت در این مناطق باعث شد تا روایت هویت ملی به شدت تحت تأثیر قرار گیرد. فرانسوی ها در سوریه بهتر از انگلیسی ها در عراق عمل نکردند. آنان برای تثبیت جایگاه خود، شکافهای قومی را تقویت کرده و در همین راستا از ایجاد یک نظام آموزشی هماهنگ که نقش بسیار مهمی در روایت هویت ملی داشت اجتناب کردند. در سال ۱۹۳۸ تنها ۳۱ درصد از دانش آموزان سوری که اغلب از مسلمانان بودند به مدرسه می رفتند، در حالی که ۴۹ درصد به مدارس خصوصی و ۲۰ درصد باقیمانده که اغلب مسیحی بودند، به مدارس مسیحی خارجی می رفتند.^{۱۹}

بالاخره کشورهای حوزه خلیج فارس از نظر روایت هویت در حد وسط کشورهای مورد اشاره قرار دارند. در این کشورها تعامل دولت با نیروهای فراملی و فرو ملی تفاوت قابل توجهی بادیگر کشورهای خاورمیانه دارد؛ یعنی، از یک طرف به واسطه کشف نفت حضور

نیروهای فراملی در این کشورها افزایش یافته و از طرف دیگر، به دلیل عدم وجود سابقه شهرنشینی و حتی دولت نیروهای فراملی در این کشورها قوی نیستند. در نتیجه مقاومت‌های صورت گرفته هویتی در این کشورها، دولت‌ها را با چالش‌های جدی مواجه نکرده است. عربستان تیپ ایده‌آل این دسته از کشورهاست. بروملی تأکید می‌کند که تشکیل دولت در عربستان، بنا به سه دلیل، متفاوت از دولتهای دیگر بوده است:

۱. مدرنیزاسیون و تشکیل دولت همراه با اسلام و نه علیه آن بود؛

۲. به دلیل نبود یک طبقه شاخص زمین‌دار نیازی به مداخله نظامی برای توسعه اقتصادی وجود نداشت؛

۳. وجود نفت زیاد باعث به وجود آمدن رانتهای زیادی برای دولت شد و در نتیجه موجبات حمایت نیروهای خارجی را فراهم آورد.^{۲۰}

این سه دلیل به نوعی همان سه شرط پیشینی است که در مورد آنها صحبت کردیم. از این منظر این دسته از کشورها به لحاظ هسته‌های مقاومت داخلی وضعیت مناسبی برای روایت هویت داشتند. از طرف دیگر، وجود منابع سرشار نفت در این کشورها مانع از آن می‌شد که نیروهای فراملی نسبت به تحولات داخلی بی تفاوت باشند. بنابراین، فهم روایت هویت ملی در این کشورها مستلزم فهم رابطه هویت ملی با امنیت ملی است. یعنی در این کشورها، بجز عربستان، وسعت سرزمین قابل توجه نیست و همین امر آسیب‌پذیری امنیت آنها را افزایش می‌دهد؛ این امنیت جز با حضور نیروهای فراملی تأمین نمی‌شود. از همین رو هویت در این کشورها بیش از آنکه با عقاید پیوند خورده باشد با موجودیت سرزمینی پیوند خورده است. از این رو می‌توان گفت که نقش نیروهای فراملی در روایت هویت ملی کشورهای خلیج فارس مؤثرتر از نقش آنها در بقیه کشورهای خاورمیانه بوده است.

شواهد تاریخی گویای آن است که در دوران مورد بررسی، بریتانیا نقش غیرقابل انکار در روایت هویت ملی در این کشورها داشته است. شاید یکی از دلایل عمده این امر نیاز بریتانیا به داشتن کارمندان و کارگرانی با سواد برای استخراج نفت بود. در کنار شرکت آرامکوی آمریکایی که فعالیتهای قابل توجهی در عربستان انجام داد، بریتانیا در بحرین، قطر و

امارات اقداماتی را در راستای ایجاد نظام آموزشی یکنواخت انجام داد. برخلاف کشورهای دیگر، اقدامات انگلیس در بحرین با مقاومت‌هایی روبه‌رو شد و علت آن نیز وجود شکاف‌های مذهبی و قومی در این کشور بود. یکی دیگر از دلایل مهم این مسئله عدم هماهنگی خانواده الخلیفه با بریتانیا بود. در حالی که خانواده صباح در کویت و ثانی در قطر این هماهنگی را به خوبی انجام دادند. به همین دلیل بحرین متحد نشد و ملتی واحد به نام بحرین به وجود نیامد.^{۲۱}

تحولات بعدی در این کشورها نشان داد که نقش نیروهای فراملی در حفظ امنیت این کشور مسئله‌ای حیاتی است. این نقش باعث میزانی از ثبات سیاسی و اجتماعی در این کشورها شد که بعدها خود زمینه‌ساز بهبود شرایط روایت هویت ملی توسط این کشور شد. نکته دیگر آنکه روایت هویت این کشور بیش از آنکه ابعاد فرهنگی داشته باشد، مبتنی بر هویت نقش ناشی از تقسیم کار و ثروت بود. از این نظر این کشورها به لحاظ تاریخی روندی متفاوت با دیگر کشورهای خاورمیانه‌ای طی کرده‌اند. به جز در عربستان، در دیگر کشورهای این منطقه سابقه تمدنی قابل توجهی وجود ندارد و تنها نفت بود که قبایل ساکن این مناطق را به هم نزدیکتر کرد. از همین رو نوع نارضایتی قومی در این کشورها بیش از آنکه مربوط به عوامل فرهنگی باشد، ناشی از تبعیض در تقسیم ثروت میان قبایل مختلف است. از آنچه در مورد هویت در موج اول بین‌المللی شدن خاورمیانه گفتیم، می‌توانیم گزاره‌های زیر را استنتاج کنیم:

۱. از فروپاشی امپراتوری عثمانی تا جنگ جهانی دوم دوران اوج گیری ناسیونالیسم لیبرال در خاورمیانه بود که می‌کوشید با اتخاذ ارزشهای غربی و تکرار سیر تاریخی غرب در کشورهای خاورمیانه هویت ملی ایجاد کند. آتاتورک، رضاشاه و بسیاری از روشنفکران جهان عرب از این خط مشی پیروی می‌کردند.

۲. به طور مشخص در این دوران سه گونه روایت هویت ملی به وجود آمد که در طیف مربوط به آن، ایران و ترکیه و مصر در سمت مثبت، کشورهای حاشیه خلیج فارس در وسط و کشورهای نظیر عراق، اردن، سوریه، لبنان و فلسطین در سردیگر طیف قرار داشتند.

۳. با کاهش نفوذ نیروهای فراملی (ایران و ترکیه) نقش افراد و شخصیت‌های برجسته در روایت هویت تقویت می‌شود.

۴. مقاومت‌های هویتی شکل گرفته از یک طرف ریشه در حضور نیروهای فراملی دارد و از طرف دیگر ناشی از نوع شکاف‌های موجود در هر جامعه است.

۵. در یک حالت مقایسه‌ای میان سه دسته از کشورها، در ایران و ترکیه هویت ملی بیش از آنکه متأثر از تعامل نیروهای فراملی و فروملی باشد، متأثر از تعامل نیروهای ملی و فروملی بود.

۳. روایت هویت ملی از آغاز جنگ سرد تا اواسط دهه ۱۹۷۰

اگر با پذیرش این مفروض اصلی خود پیش برویم که خاورمیانه و تحولات آن همواره متأثر از عملکرد نیروهای فراملی بوده است، در آن صورت انتظار داریم که جنگ سرد تأثیرات عمیقی بر هویت ملی در کشورهای خاورمیانه برجای گذاشته باشد، زیرا در این دوران در سطح بین‌المللی شاهد تکوین جنگ سرد، در سطح منطقه‌ای شکل‌گیری دولت اسرائیل و در سطح داخلی فرآیند مدرنیزاسیون هستیم. نتیجه تعامل سطوح مختلف با یکدیگر در این دوره عبارت است از شکل‌گیری سطح تعامل منطقه‌ای و تأثیرات بنیادی آن بر نحوه روایت هویت ملی توسط دولتها. مهمترین تحولاتی که به تکوین سطح تعاملات منطقه‌ای در این دوران کمک کردند عبارت بودند از: ظهور پان عربیسم در پی تشکیل دولت اسرائیل و انقلاب در مصر و عراق، کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در ایران که آمریکا در آن نقشی اساسی داشت، پیوستن ترکیه به ناتو و کنار کشیدن آن از خاورمیانه، استقلال یافتن بسیاری از کشورهای تحت قیمومت نیروهای فراملی، ملی شدن صنعت نفت در ایران و کانال سوئز در مصر. گرچه در بسیاری از این تحولات نیروهای فراملی و فروملی نیز نقش مهمی داشتند، آنچه مورد توجه ما است، شکل‌گیری نوعی آگاهی منطقه‌ای است که به طور عمده صبغه امنیتی و سرزمینی داشت.

شاید بتوان ادعا کرد که مهمترین نتیجه تکوین سطح منطقه‌ای عبارت بود از ایجاد

شکاف و افزایش واگرایی میان کشورهای که از نظر روایت هویت ملی در یک دسته قرار داشتند. البته این امر صرفاً معلول سطح منطقه ای نبود، بلکه ریشه در افزایش سطوح تعامل داشت که خود منجر به افزایش عوامل مؤثر بر تحولات و در نتیجه پیچیدگی آنها می شد. تحولاتی که به تبع انقلاب در عراق، سوریه و مصر صورت گرفت باعث شد تا کشورهای عربی به دو گروه انقلابی و محافظه کار تقسیم شوند. گروه نخست تحت نفوذ و حمایت شوروی قرار داشت و آمریکا نیز از کشورهای گروه دوم حمایت می کرد، اما نکته قابل توجه آن است که حتی روی آوردن ناصر به بلوک شرق تا حد زیادی ریشه در تغییر سیاست خارجی آمریکا در منطقه داشت که طی آن این کشور تصمیم گرفت به جای ائتلاف با رهبران عرب ملی گرای سکولار، با رژیمهای پادشاهی میانه رو و محافظه کار متحد شود.^{۲۲}

واقعیت آن بود که انقلابهای جهان عرب نیز نتوانست در عمل نیاز به نیروهای فراملی را از بین ببرد. گرچه بعد از این انقلابها نفوذ نیروهای فراملی در کشورهای عربی انقلابی کاهش یافت، این کشورها بعد از انقلاب، از نظر روایت هویت ملی در سرآغاز مسیری قرار گرفتند که ایران و ترکیه در دهه ۱۹۲۰ آن را آغاز کرده بودند: ظهور رهبران کاریزماتیک، گرایش شدید به ناسیونالیسم (از نوع چپی)، کنترل مذهب، سرکوب خواستههای قومی و سرانجام تلاش برای افزایش قدرت دولت از طریق قدرت نظامی. از این منظر دوران بعد از جنگ جهانی دوم و دوران پسااستعماری را می توان حلقه تکمیل کننده شکل گیری دولتهای مدرن در خاورمیانه دانست. افزایش قیمت نفت نقش بسزایی در روند مزبور داشت.

دولتهای مدرن خاورمیانه وارث اختلافات مرزی گسترده ای بودند که تا حد زیادی ریشه در عملکرد نیروهای فراملی داشت. همین امر باعث شد تا امنیت تبدیل به اصلیتین اولویت این دولتها شود. نظام دو قطبی هم در تقویت نقش امنیت در خاورمیانه مهم بود. اختلافات مرزی عراق با ایران و کویت، مصر با سودان، بحرین با قطر، عربستان سعودی با یمن، بحرین، عمان و قطر، ترکیه با سوریه و یونان^{۲۳} نمونه هایی از اختلافات مرزی در این منطقه هستند که هنوز هم برخی از آنها حل نشده اند. البته نباید فراموش کرد که این اختلافات در دشمن سازی (دگر سازی) و روایت هویت ملی منبع مهمی بوده اند و به همین دلیل حتی تداوم

این اختلافات گاه به نفع دولتها بوده است. بی دلیل نیست که طولانی ترین جنگ بعد از جنگ جهانی دوم (یعنی جنگ ایران و عراق) و همچنین حمله عراق به کویت که در تکوین نظم نوین جهانی مورد نظر آمریکا بسیار مؤثر بود، ریشه در اختلافات مرزی و امنیتی داشت. به دلیل غلبه این فضای امنیتی بر خاورمیانه، حاکمیت سرزمینی تبدیل به حاکمیت ملی نشده است. حاکمیت ملی با مفهوم شهروندی معنا پیدا می کند، حال آنکه حاکمیت سرزمینی ارتباطی به شهروندی ندارد. جنگهای خاورمیانه نه تنها زمینه ساز تشکیل دولت ملی نشده اند، شبیه آنچه به اعتقاد چارلز تیلی در غرب اتفاق افتاد، بلکه حاکمیت سرزمینی و به تبع آن هویت سرزمینی را تقویت کرده اند.

دولتها در راستای روایت هویت ملی سرزمینی از ابزارهای مختلف و از جمله شکافهای قومی-مذهبی در کشورهای همسایه بهره گرفته اند. کمک به اقلیتهای کشور دیگر، تحریک شکافهای قومی مذهبی، تقسیم رانت میان سران قبایل و طبقه حاکم از شیوه های رایج در این مورد است. دولتهای خاورمیانه برای روایت هویت ملی سرزمینی از فرهنگ و هویت فرهنگی بهره برداری می کردند و همین امر باعث تورم لایه هویت نوعی (فرهنگی، مذهبی، قومی) در برابر دیگر لایه های هویتی و بخصوص هویت نقشی شد. ناتوانی دولتها در کسب هژمونی عامل مهمی در این راستاست. دوران جنگ سرد و رقابت ایدئولوژیک باعث تقویت این روند در خاورمیانه گردید. پان عربیسم نمونه بارز هویت ملی فرهنگی است که در آن، وفاداری ملی به طور عمده جنبه ای ذهنی دارد. رهبران جهان عرب و بخصوص ناصر، همواره با بزرگ جلوه دادن امپریالیسم می کوشیدند نارساییهای خود را پوشش دهند. تبدیل شدن مصر به رهبر جهان عرب تاحدی مدیون این فضای هویتی منطقه ای بود، فضایی که ناصر از آن برای محدود کردن احزاب و ایجاد رژیم اقتدارگرا بهره گرفت. او ادعا می کرد پارلمانی که در آن عده ای به نفع واشنگتن و عده ای به نفع مسکو یا لندن کار کنند، هیچ نفعی به همراه ندارد.^{۲۴} می توان گفت که تکوین سطح تعاملات منطقه ای در خاورمیانه در دوران جنگ سرد دو نتیجه عمده به همراه داشت: نخست اینکه امکان روایت هویت ملی را در سطح منطقه ای فراهم کرد و این امر به بقای نظامهای سیاسی کمک کرد؛ دوم، به دلیل تحولات اقتصادی

در سطح بین‌المللی و افزایش اهمیت ژئوپولیتیکی و اقتصادی (نفت) خاورمیانه، تأثیر پذیری کشورهای خاورمیانه از نیروهای فراملی افزایش یافت. نتیجه این دو حرکت متضاد گرایش کشورهای خاورمیانه به سوی هویت سرزمینی و به تبع آن اهمیت پیدا کردن هویت‌های فرهنگی و کم‌اهمیت شدن هویت نقشی بود. این حرکت به سوی هویت سرزمینی در سطح ملی در حالی صورت می‌گرفت که در سطح نظام بین‌الملل گسترش و پیشرفت نظام سرمایه‌داری از اهمیت هویت‌های ملی سرزمینی می‌کاست و زمینه را برای تقویت هویت‌های فراسرزمینی مهیا می‌کرد. این تعارض میان سطوح مختلف روایت هویت ملی بعدها خود را به شکل بارزتری نشان داد.

براساس آنچه گفته شد می‌توانیم شیوه تکوین هویت ملی را در کشورهای مختلف خاورمیانه مورد بررسی قرار دهیم. گرچه در این دوران تفاوت میان روایت‌های هویت ملی بازم افزایش یافت، ولی هنوز می‌توان روایت‌های هویتی را در سه دسته از کشورهای یاد شده جای داد. ترکیه جزو نخستین کشورهای خاورمیانه بود که از نظر ژئوپولیتیکی به عنوان سدی در برابر کمونیسم مطرح شد. موقعیت برتر ژئوپولیتیکی به عنوان پلی میان شرق و غرب به این کشور امکان داد تا در نبود منابع نفتی زیرزمینی از این موقعیت بهره گیرد. نزدیکی به آمریکا، پیوستن به ناتو و پذیرفته شدن به عنوان عضو ناظر در جامعه اقتصادی اروپا از جمله اقداماتی بود که روند غربی شدن ترکیه را در این دوران تسهیل کرد.^{۲۵} در این دوران ترکیه با کنار کشیدن از تحولات منطقه‌ای خاورمیانه کوشید در روایت هویت ملی نوعی تعادل میان نیروهای فراملی و ملی ایجاد کند. ریشه‌های آنچه بعدها به بحران هویت در ترکیه معروف شد، در همین دوران نهفته است. در حالی که به لحاظ فرهنگی و تاریخی، ساختار جامعه ترکیه شرقی و خاورمیانه‌ای بود، نخبگان آن می‌کوشیدند هویت ملی را مطابق با خواست نیروهای فراملی شکل دهند. چنین امری تا حد زیادی ناشی از آن بود که توسعه اقتصادی منجر به بین‌المللی شدن نخبگان یک کشور می‌شود.^{۲۶}

دولت ترکیه در این دوران در واکنش به ایدئولوژی لیبرال ایالات متحده که در حال هژمونیک شدن بود، اعلام کرد نیازمند حزب اپوزیسیون است. در پی این امر، حزب رقیب؛

یعنی، حزب دموکرات ملی با آزادی بازار و دین مخالفت کرد. پس از به قدرت رسیدن این حزب در سال ۱۹۵۰، بورژوازی ترکیه به دلیل سرعت زیاد انباشت سرمایه در نظام سرمایه داری، از بوروکراتها استقلال پیدا کرد. با منتقل شدن قدرت سیاسی به بورژوازی، بوروکراتها موقعیت خود را به عنوان یک طبقه از دست داده، تبدیل به اداره کننده دولت شدند. شکست این مدل در انباشت باثبات سرمایه منجر به کودتای نظامی ۱۹۶۰ شد.^{۲۷} این بورژوازی مستقل بعدها به یکی از حامیان روایت هویت ملی در ترکیه تبدیل شد.

در همین دوران جنبشهای اسلامی در قالب حزب به تدریج وارد صحنه سیاسی ترکیه می شدند، احزابی که به رغم داشتن گرایشهای اقتصادی نسبت به غرب از لحاظ فرهنگی خود را متعلق به خاورمیانه می دانستند. در این دوران ناسیونالیسم کردی شدت نگرفته بود، ولی ایدئولوژیهای چپ یکی از منابع اصلی مقاومت محسوب می شد. در حالت کلی کمالیسم تمایل چندانی به حضور منطقه ای و فراملی نداشت به همین دلیل نیز دولت ترکیه در روایت هویت ملی به طور عمده با دو سطح فروملی و فراملی، در حال تعامل بود. کنار کشیدن ترکیه از سطح تعاملات منطقه خاورمیانه باعث شد تا روایت هویت ملی در این کشور به اندازه سایر کشورهای خاورمیانه متمایل به هویت سرزمینی و نیز هویت فرهنگی نباشد. دولت در واقع می کوشید با یاری گرفتن از نیروهای فراملی، هویت نقشی (اقتصادی) را تقویت کند و خود نیز هویت فرهنگی را در داخل روایت کند. گذشته از همه اینها تعارضات ناشی از گرایشهای مختلف در منطقه خاورمیانه، چندان در ترکیه نفوذ نکرد و به همین دلیل روایت هویت ملی در این کشور وارد مرحله دیگری شد. تبدیل نشدن دولت ترکیه به یک دولت رانتیر نیز در این روند نقش مهمی داشت.

اگرچه ایران در روایت هویت ملی مسیری شبیه ترکیه آغاز کرده بود، ولی تحولات این دوران باعث شد تفاوت‌های میان دو کشور افزایش یابد. روایت هویت ملی در ایران در این دوره تحت تأثیر دو روند متضاد قرار گرفت: از یک طرف رانتیه شدن دولت و اینکه کودتای ۲۸ مرداد باعث تقویت یک نظام پادشاهی فرد محور شد، و از طرف دیگر، ارتباطات ایران با نیروهای ملی افزایش یافت که خود مستلزم میزانی از آزادی و احترام به آرای مردم بود. از این منظر روایت

هویت ملی در ایران آمیزه‌ای بود از روایت مزبور در ترکیه و کشورهای عربی، به این معنا که جامعه ایران از نظر تاریخی مسیری شبیه ترکیه را طی می‌کرد، ولی کودتای ۲۸ مرداد و دولت برآمده از آن تناسبی با این جامعه نداشت. به عبارت دیگر، تقویت دولت آن هم به صورت شتابان مانعی اساسی در راه تقویت جامعه بود. همین طور شیوه عملکرد شخص شاه روایت هویت ملی را در ایران شبیه کشورهای عربی کرده بود.

شاه نیز همانند بسیاری از رهبران عرب برای روایت هویت از سطوح فراملی (ارتجاع سرخ)، فروملی (ارتجاع سیاه) و حتی منطقه‌ای (توطئه‌های ناصر علیه ایران) بهره می‌گرفت. مطلق‌گرایی او شبیه شاه عباس اول بود. بنا به گزارش سرویس اطلاعات دولتی در سال ۱۹۵۶ شاه شخصاً تصمیمات حیاتی نظامی، سیاسی، اقتصادی، آموزشی و اجتماعی را اتخاذ می‌کرد، چون متقاعد شده بود حاکمیت شخصی او تنها راه ممکن برای حاکمیت در ایران است. تصمیمات سیاست خارجی نیز توسط او اتخاذ می‌شد تا جایی که ایران در همین راستا تبدیل به پلیس منطقه خلیج فارس شد.^{۲۸} به این ترتیب هویت ملی در ایران در این دوران متأثر از چهار سطح فروملی، ملی، منطقه‌ای و فرا ملی بود. چنین روایتی پیچیده‌ترین نوع روایت هویت در میان کشورهای خاورمیانه بود.

شاه با حضور در خلیج فارس (سطح منطقه‌ای) دو هدف عمده را دنبال می‌کرد: تقویت دگر منطقه‌ای (اعراب) و تضعیف اسلام‌گرایان و گروه‌های چپ (فروملی) که هر دو دگرهای هویتی روایت هویت ملی مورد نظر او محسوب می‌شدند. یکی از نتایج هویتی حضور ایران در خلیج فارس و شرکت در عملیات ظفار، تضعیف قدرت اعراب و به تبع آن تضعیف نقش گروه‌های مذهبی در ایجاد کانونهای مقاومت هویتی بود. شاه برای تضعیف گروه‌های چپ حتی به شوروی (نیروی فراملی) نزدیک شد. ورود وی در سطوح متعدد برای روایت هویت ملی مستلزم صرف هزینه‌ای در حد یک قدرت بزرگ یا حداقل متوسط جهانی بود. اهداف بزرگ، امکانات فراوان می‌طلبد. این امکانات صرفاً یک بحث کمی نیست و در نهایت پشتوانه آن عقلانیت است.^{۲۹} پیچیدگی، متناسب نبودن امکانات شاه با اهدافش و افزایش متغیرهای ناشی از تعامل سطوح چهار جانبه یکی از اصلیت‌ترین دلایل تضعیف روایت هویت ملی شاه بود.

شاه با حضور در سطح منطقه ای و فراملی، توان خود برای روایت هویت را تا حد زیادی تضعیف کرد؛ امری که سرانجام منجر به برکناری وی شد.

در کشورهای انقلابی عرب نظیر مصر، عراق و سوریه مهمترین مسئله تقویت روایت هویت ملی از طریق ورود در تعاملات منطقه ای بود. پان عربیسم که ریشه در تحولات منطقه ای نظیر تشکیل اسرائیل و نیز افکار انقلابی ناصر داشت، در واقع ناسیونالیسمی بود که هویت ملی را تا حد بسیار زیادی از طریق تعاملات منطقه ای تقویت می کرد. یکی از دلایل عمده گرایش کشورهای عربی به اتحاد با یکدیگر، عدم مشروعیت و نا امنی های اجتماعی و اقتصادی در این کشورها بود. به همین دلیل بود که بعد از اتحاد مصر و سوریه پادشاهان اردن و عراق نیز تصمیم مشابهی را اعلام کردند و در ۱۴ فوریه ۱۹۵۸ فدراسیون عرب را تشکیل دادند، اما با به قدرت رسیدن نظامیان در عراق این اتحاد از هم فروپاشید.^{۳۰} شکستهای متعدد دولتهای عربی در ایجاد وحدت و شکست آنها در جنگ با اسرائیل نشان داد که هویت ملی روایت شده آنها با تضادهایی جدی روبه روست. این تضاد قبل از هر چیز در خود چپ ناسیونالیستی بود، زیرا چپ به عنوان یک ایدئولوژی نشأت گرفته از عقاید مارکس با ناسیونالیسم که در مقابل انترناسیونالیسم قرار می گرفت مخالف بود. یکی از اصیل ترین ویژگیهای ناسیونالیسم عرب همین ماهیت دوگانه آن است. ناسیونالیسم عرب برخلاف ناسیونالیسم اروپایی که ذاتاً سکولار است، هم بر روی عنصر عربیت و هم بر عنصر اسلامیت تأکید دارد. ویژگی دیگر ناسیونالیسم عرب آن است که خاستگاه یا پایگاه خیزش آن در میان روشنفکران غیر مذهبی، اعراب مسیحی و چپ گرایان بود.^{۳۱} متکی بودن به افراد نیز خصلت دیگر ناسیونالیسم عرب بود که ریشه در فرهنگ سیاسی این کشورها داشت.

هویت مشترک عربی در بسیاری از موارد ابزاری بود برای مداخله در امور کشورهای دیگر. سوریه دلیل حضور خود را در لبنان منافع کلی اعراب در مقابل اسرائیل می دانست، حال آنکه در واقعیت امر می خواست از این طریق نتیجه انتخابات را تحت تأثیر قرار دهد. جنگها در جهان عرب نه تنها موجب ایجاد دولت مدرن نشد، بلکه قدرت را در دست عده ای خاص متمرکز کرد؛ قدرتی که رهبران تمایلی به واگذاری آن ندارند. همیشه طی جنگ

عده‌ای متهم به خیانت گشته، نیروهای اپوزیسیون سرکوب شده و قدرت این نهادها افزایش می‌یابد و رهبران از این نهادها علیه معترضان داخلی بهره می‌گیرند. نظام سیاسی مصر در اواخر دهه ۱۹۷۰ بعد از آن فضای بازتری ایجاد کرد که مصر خود را از منازعه اعراب-اسرائیل کنار کشید. ارتشهای خاورمیانه که روز به روز ناتوانتر از مقابله با تهدیدات خارجی می‌شوند، برای کنترل ناراضیاتیهای داخلی به کار گرفته می‌شوند.^{۳۲} هم در عراق و هم در سوریه حزب حاکم نظامی بعث می‌کوشد تا از گروههای قومی، مذهبی به نفع ثبات نظام سیاسی بهره‌برداری کند و این کار اغلب از طریق ایجاد اختلاف بین گروهها و نیز دادن رانت به رؤسای آنها صورت می‌گیرد. سوریه بعد از به قدرت رسیدن حافظ اسد بود که درجه‌ای از انسجام ملی را تجربه کرد. سالهای ۱۹۶۳ تا ۱۹۷۰ دوران سلطه رقابتهای داخل حزب بعث و نیز رقابتهای منطقه‌ای و گروهی بود. اگرچه بعد از به قدرت رسیدن اسد، همگونی در میان نخبگان بیشتر شد، اما این همگونی چندان مستحکم نبود. به همین دلیل نظامیان سوریه نمی‌توانند بدون روابط قبیله‌ای و گروهی قدرت خود را در سوریه حفظ کنند. بهره‌برداری از روابط قبیله‌ای گروهی و منطقه‌ای اولین جزء سیاست قدرت در سوریه است.^{۳۳}

بالاخره در این طیف از کشورها لبنان و فلسطین را داریم که قربانیان اصلی روایت هویت در کشورهای عربی هستند. بهترین توصیفی که از روایت هویت ملی در این دو کشور می‌توانیم ارائه دهیم همانا تداخل روایتهای هویت ملی با دیگر روایتهای قدرتمند هویتی است،^{۳۴} بخصوص در مورد فلسطین در این دوران و بعد از تشکیل اسرائیل شاهد لایه‌های متعدد هویت مذهبی، سرزمینی و قومی هستیم. فلسطین همواره بهانه‌ای برای دگرسازی توسط دولتهای عربی و اسرائیل بوده است. از این نظر روایت هویت ملی در فلسطین که روایت هویت خاصی است و به طور عمده در فعالیت نهضتهای آزادی بخش (سطح فروملی) در جهان عرب شکل گرفته، همواره بین دو روایت هویت قدرتمند منطقه‌ای یعنی هویت عربی و اسرائیلی قرار گرفته است. جای تعجب نیست که زمانی مسئله منازعه اعراب-اسرائیل در سال ۱۹۹۰ به نقطه عطف خود می‌رسد که سطح تعاملات منطقه‌ای دوران جنگ سرد دچار تغییرات بنیادین شده است. شاید این پرسش مطرح شود که با نبود دولت در فلسطین چگونه

می‌توان از روایت هویت ملی فلسطینی سخن به میان آورد؟ در این مورد باید توجه کرد که بازیگران متعددی به روایت هویت ملی در فلسطین کمک کرده‌اند، از ساف گرفته تا اسرائیل و جهان عرب. در این معنا، هویت ملی در فلسطین شکلی از مقاومت در برابر هویت‌های دیگر بوده و اغلب در میان کارگران مهاجر و آوارگان فلسطینی در مدارس و کارخانه‌ها شکل گرفته است. از طرف دیگر، در این دوران ساف به عنوان نماینده فلسطینی‌ها در سازمان ملل دارای کرسی بود و لذا روایت هویت ملی در فلسطین تا حد زیادی به این سازمان منتقل شد. البته بررسی نقش نیروهای فراملی، منطقه‌ای و فروملی در روایت هویت ملی فلسطینی بحثی است در خور مقاله‌ای دیگر و تحقیقی دیگر.

در مورد لبنان نیز می‌توان گفت که تعدد شکاف‌های مذهبی و قومی مانع از تشکیل یک دولت مقتدر شده است؛ دولتی که بتواند روایت هویت ملی را پیش ببرد. ساختار موزاییکی و متکثر جامعه لبنان، تقسیم‌بندی‌ها و گروه‌بندی‌های گوناگون دینی، ایدئولوژیکی، منطقه‌ای، فرهنگی و قومی را در خود جای داده است. کلیه سازمان‌ها و مؤسسه‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی از احزاب سیاسی گرفته تا انجمن‌ها، مدارس، مراکز فرهنگی و غیره از این تقسیم‌بندی‌ها تأثیر پذیرفته و خود را بر این اساس سازمان‌دهی می‌کنند. طایفه‌گری نقش بسزایی در تمام امور اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و به‌طور کلی حیات سیاسی لبنان ایفا می‌کند. شاید به همین دلیل است که بسیاری از لبنانی‌ها معتقدند استقلال لبنان همواره بی‌محتوا و ظاهری بوده و رهبران لبنان تحت تأثیر کشورهای با نفوذ منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای می‌باشند و اگر رقابت فرانسه و انگلیس بر سر تسلط بر شرق وجود نداشت، استقلال لبنان قابل تحقق به نظر نمی‌رسید.^{۳۵}

آخرین گروه کشورهای طیف هویت ملی خاورمیانه که در اینجا مورد بررسی قرار می‌گیرد، کشورهای عربی حوزه خلیج فارس هستند. خاطر نشان کردیم که نیروهای فراملی در روایت هویت ملی در این کشورها نقش مؤثری داشتند و منافع حیاتی آنها باعث می‌شد تا این کشورها دارای نوعی ثبات نسبی باشند. دور ماندن این کشورها از فرآیند پان‌عریسم و نبود منابع مقاومت هویت خیلی قوی در داخل این جوامع، شرایط نسبتاً بهتری را برای

روایت هویت ملی در این کشورها فراهم آورده بود. تغییرات تدریجی و عدم وجود گسستهای تاریخی نیز تسهیل کننده این روند بود؛ به عنوان مثال، شاهدیم که در کشوری مثل عربستان نظام آموزشی به سبک مدرن از سال ۱۹۷۸ آغاز می شود، اگرچه در اواخر دهه ۱۹۶۰ آموزش در عربستان تا حد زیادی برای عموم مردم قابل دسترسی بود.^{۳۶} ساختار جوامع در این منطقه به گونه ای است که جنبشهای مقاومتی شدید نمی توانند در آن شکل بگیرند. از طرف دیگر برخلاف دولتهای دیگر خاورمیانه، دولتهای این منطقه در این دوران خیلی قدرتمند نبودند و لذا نمی توانستند در مقابل فشار نیروهای خارجی برای تحول تدریجی مقاومت کنند. تاریخ این منطقه مشحون از مداخلات کشورهای منطقه ای و فرا منطقه ای است، امامداخلاتی که منجر به گسست تاریخی نشده است. هویت ملی در این کشورها نیز در چنین بستری تکوین پیدا کرد. برخلاف کشورهای دیگر، مردم این کشورها مشکل چندانی با نیروهای فراملی ندارند. اگر توجه داشته باشیم که هم کارگران فلسطینی و اعراب منطقه شامات در این کشورها حضور دارند و هم شکافهای قومی قابل توجه است، در آن صورت می توانیم نتیجه بگیریم که مهمترین عنصر مؤثر در روایت هویت ملی این کشور در دوران مورد بررسی، نیروهای فرا ملی بوده اند.

نتیجه گیری

در یک گونه شناسی از شیوه روایت یا تکوین هویت ملی در خاورمیانه می توان سه دسته از کشورها را تشخیص داد: ۱. ترکیه و ایران؛ ۲. کشورهای خلیج فارس؛ ۳. کشورهای عربی غیر حوزه خلیج فارس نظیر سوریه، لبنان، اردن و عراق. در دو دوره مورد بررسی در این مقاله نیروهای فروملی، ملی، منطقه ای و فراملی در تکوین هویت ملی نقش مهمی ایفا کرده اند. از فروپاشی عثمانی تا جنگ جهانی دوم به طور عمده با سه نوع روایت هویت مواجه هستیم. در ایران و ترکیه این روایت توسط دولت صورت گرفت و به طور عمده جنبه ای ملی داشت. در این روایت هویت نیروهای فراملی و فروملی همچون منابع مقاومت هویتی عمل می کردند. در دو دسته دیگر نیروهای فراملی اصلیتترین نقش را ایفا می کردند و

مقاومتهای هویتی معطوف به این نیروها بود. در دوران جنگ سرد تحولات صورت گرفته در سطوح مختلف باعث شد تا سطح منطقه ای هویتی نیز شکل گیرد. این سطح برای کشورهایی نظیر ایران، فلسطین و لبنان نتایج منفی و برای کشورهای عربی انقلابی نتایج مثبتی به همراه داشت. ترکیه و کشورهای عربی خلیج فارس در این دوران کوشیدند تا از آسیبهای ناشی از سطح منطقه ای در امان باشند. در نتیجه این تغییرات شاهد پنج نوع روایت هویت در خاورمیانه دوران جنگ سرد هستیم: روایت هویت در ۱. ترکیه؛ ۲. ایران؛ ۳. کشورهای خلیج فارس؛ ۴. کشورهای عربی انقلابی؛ و ۵. فلسطین و لبنان. در نوع اول و دوم، بازیگر غالب هنوز دولت است، اما روایت هویت ملی در ترکیه در سطوح فروملی و فراملی و در ایران در سه سطح فروملی، منطقه ای و فراملی، آن هم در تعامل با دولت شکل می گیرد. در کشورهای خلیج فارس نیروی اصلی روایت هویت فراملی است و سطح فروملی نقش چندان مؤثری ندارد. در کشورهای عربی انقلابی سطح اصلی روایت هویت منطقه ای است و بازیگر اصلی باز هم دولت است، ولی نیروهای فروملی توسط دولت به شدت محدود می شوند. بالاخره روایت هویت در فلسطین و لبنان با مرکزیت دولت صورت نمی گیرد و آمیزه ایست از عملکرد نیروهای مختلف در سطوح چهارگانه. روایت هویت ملی در اسرائیل تفاوتی بنیادی با روایت هویت در کشورهای خاورمیانه دارد. نگاهی به روند تکوین هویت ملی در خاورمیانه گویای این واقعیت است که با گذشت زمان و افزایش تعاملات میان بازیگران مختلف، تفاوتی موجود در میان کشورهای خاورمیانه در حال افزایش است.

اگر بپذیریم که میان هویت ملی و جهت گیریهای امنیتی کشورها رابطه ای مستقیم ولو غیر خطی وجود دارد، در آن صورت می توانیم میان گرایشهای امنیتی کشورها و شیوه روایت هویت ملی آنها یک رابطه دیالکتیکی برقرار کنیم. از این منظر پیچیدگی محیط امنیتی خاورمیانه ریشه در پیچیدگی روایتی هویتی موجود در منطقه دارد. بدین ترتیب می توان گفت که هویت ملی نیز امری تکوینی بوده و در روند تحولات مختلف دچار تغییر می شود. توانایی دولتها برای تداوم روایت هویت ملی می تواند تواناییهای امنیتی آنها را افزایش دهد و ضعف دولتها در روایت هویت ملی نیز بر نحوه تعامل آنها با بازیگران مختلف تأثیر می گذارد. □

پاورقیها:

1. Steve Smith, "Reflectivist and Constructivist Approaches to International Theory," in *Globalization of World Politics*, edited by John Baylis and Steve Smith, Oxford: Oxford University Press, 2001, p. 242.
2. Alexander Wendt, *Social Theory of International Politics*: Cambridge: Cambridge University Press, 1999, p. 1.
3. Benedict Anderson, *Immagined Community*, London: Verso, Revised edition, 1991, p. 205.
4. Alexander Wendt, op.cit., p. 225.
5. Pinar Bilgin, "Inventing Middle East? The Making of Regions Through Security Discourses in the Middle East," in *A Globalized World*, edited by Utrik & Viktor, London: Bergen, 2000, p. 15.
6. Leonard Binder, *Ethnic Conflict and International Politics in the Middle East*, Gainesville: University of Florida, 1999, p. 360.
7. Bassam Tibi, "The Simultaneity of the Unsimultaneous: Old Tribes and Imposed Nation-State in the Middle East," in *Tribes and State Formation in the Middle East*, edited by Philip S. Khoury and Joseph Kostine, Berkely: University of California Press, 1990, p. 148.
8. Ibid, p. 127.
9. Michael C. Hudson, "To Play the Hegemon: Fifty Years of U.S. Policy Toward the Middle East," *Middle East Journal*, Vol. 50, No. 3, Summer 1996, p. 331.
10. Pinar Bilgin, op.cit., p. 12.
11. Dietrich Jung with Wolfango Piccoli, *Turkey at the Crossroads: Ottoman Legacies and a Greater Middle East*, London & New York: Zed Books, 2001, pp. 4-5.
12. Simon Bromley, *Rethinking Middle East Politics*, Cambridge: Polity Press, 1994, p. 122.
13. Ibid, p. 121.
14. Roel Meijer(ed), *Cosmopolitanism, Identity and Authenticity in the Middle East*, Surrey: Curzon, 1999, p. 1.
15. Metin Heper and Tanel Demirel, "The Press and Consolidation of Democracy in Turkey," in *Turkey: Identity, Democracy and Politics*, edited by Sylvia Kedourie, London: Frank Cass, 1996, pp. 110-112.
16. Adeed Dawisha, "The Assembled State: Communal Conflicts and Governmental Control in Iraq," in *Ethnic Conflict and International Politics in the Middle East*, op.cit., p. 62.
17. Ibid., pp. 61-61.
18. Adeed Dawisha, "Identity and Political Survival in Saddam's Iraq," *Middle East Journal*, Vol. 53, No. 4, Autumn 1999, p. 553.

19. Moshe Ma'oz, "Syria: Creating a National Community," in *Ethnic Conflict and International Politics*, op.cit., p. 142.
20. Simon Bromley, op.cit., p. 142.
21. Abdulhadi Khalaf, "Contentious Politics in Bahrain: from Ethnic to National and Vice," Paper Presented to the Fourth Nordic Conference on Middle Eastern Studies: The East in a Globalizing World, cited in: www.hf.uib.no
22. Simon Bromley, op.cit., p. 130.
23. Naji Abi-Aad and Michael Grenon, *Instability and Conflict in the Middle East: People, Petroleum and Security Threats*, London & New York: Macmillan Press Ltd & St. Martin's Press, 1997, pp. 91-100.
24. Adeed Dawisha, "Egypt," in *the Cold War and the Middle East*, edited by Yezid Sayigh & Avi Shlaim, Oxford: Clarendon Press, 1997, pp. 29-31.
25. Ziya Onis, "Turkey in the Post-Cold War Era: In Search of Identity," *Middle East Journal*, Vol. 49, No. 1, Winter 1995, p. 53.
26. Larry Diamond, "Economic Development and Democracy Reconsidered," in *The Sociology of Development*, edited by Bryan R. Robertsetal, Brookfield: An Elgar Reference Collection, 1995, p. 303.
27. Simon Bromely, op.cit., pp. 126-128.
28. R. K. Ramazani, "Reflections on Iran's Foreign Policy: Defining the National Interest," in *Iran at the Crossroads*, edited by John L. Esposito and R.K. Ramazani, New York: Palgrave, 2001, pp. 213-215.
۲۹. محمود سریع القلم، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران: بازبینی نظری و پارادایم ائتلاف، تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک، ۱۳۷۹، ص ۵۰.
30. Youssef M. Choueiri, *Arab Nationalism: A History*, Oxford: Blackwell, 2000, pp. 166-167.
۳۱. صادق زیبا کلام، «اسلام، ناسیونالیسم و اصول گرایی در جهان عرب»، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال هشتم، شماره ۱، بهار ۱۳۸۰، صص ۷۹-۷۸.
32. Gregory GauseIII, "Regional Influences on Experiments in Political Liberalization in the Arab World," in *Political Liberalization and Democrization in the Arab world*, Vol. I, edited by Rex Brynen, Bahghat Korany and Paul Noble, Boulder: Lynne Rienner Publisher, 1995, pp. 228-290.
33. Nikolas Van Dam, *The Struggle for Power in Syria: Politics & Society under Asad and Ba'th Party*, London: I.B. Tauris, 1996, pp. 137-40.
34. Rashid Khalidi, *Palestinian Identity: The Construction of National Consciousness*, New York: Coloumbia University Press, 1997, p. 6.
۳۵. لواء رودباری، «نخبگان سیاسی لبنان»، سیاست خارجی، سال چهاردهم، شماره ۱، بهار ۱۳۷۹، صص ۱۱۰-۱۱۰.
36. Madawi Al-Rasheed, "Political Legitimacy and the Production of History, The Case of Soudi Arabia," in *New Frontiers in Middle East Security*, edited by Lenore G. Martin, London: Macmillan , 1998, p. 29.